تجاذب ذرات بدن و بعث به‌سوی نفس در آخرت

استاد: تذکر روایات سر جای خودش خوب است. مرحوم آقا علی مدرس در رساله «سبیل الرشاد»، از مبانی صاحب اسفار فاصله گرفته‌اند. بدن اختراعی را ایشان نپذیرفتند. بعد از ایشان، مرحوم کمپانی و دیگران، حرف آقا علی را تأیید کرده‌اند. البته عده‌ای از طرفداران آخوند، حرف آقا علی را رد کرده‌اند. الآن کتاب‌هایشان موجود هست. مرحوم آقا علی، به این حدیث احتجاج کرده‌اند. در احتجاج طبرسی[1] امام علیه‌السلام، جمله مهمی به زندیق فرمودند. فرمودند: وقتی بدنی خاک می‌شود - شاید تعبیری امام علیه‌السلام مؤمن است، چون می‌خواستند ذهب را بگویند؛ اما می‌توان برای حشر جمیع بشر هم، به نحو غیر ذهب، تنقیح مناط بدهیم - ذرات بدن مؤمن در خاک مثل ذرات طلا در خاک است. آن وقت که نزدیک حشر می‌شود، خدای متعال، یک بارانی می‌فرستد که بین این ذرات، دوباره تجاذب می‌شود و بدنی مناسب با عالم آخرت فراهم می‌شود. حال اینجا منظور من نیست. آنچه که به گمانم خیلی اهمیت دارد، این تعبیری امام علیه السلام است. مانوس ما این است که می‌گوییم روح می‌آید و به بدن تعلق می‌گیرد؛ اما بزنگاه روایت ِاحتجاج، این است که حضرت علیه السلام فرمودند: وقتی با آن باران، ذرات طلا آماده شد، «فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقادر إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ». خیلی جالب است. یعنی این جور نیست که روح بیاید و به آن بدن تعلق بگیرد. این بدن می‌رود و به روح می‌چسبد. لذا است که فرمایش آقا علی این شده است. فرمودند بدنی که در خاک رفته است، حرکت جوهری اشتدادی او هنوز ادامه دارد. ولو الآن آن نفس به این بدن تعلق ندارد، اما این بدن در خاک، ولو ذراتش [بالا می‌رود]. حتی اگر DNA هم از هم پاشیده باشد. یک وقتی مفصل بحث کردیم. بدن‌هایی که هندوها آتش می‌زنند، تمام ترکیبات آلی منفصل می‌شود. یعنی بدنی که کاملاً ذوب شد وخاکستر شد، آن بدن به عناصر مندلیف بر می‌گردد. دیگر در آنجا ترکیبات آلی نداریم. سوختن، این کار را می‌کند.

شاگرد: عناصر جدول مندلیف، معدنی هستند.

استاد: آنها شیمی عنصر هستند. در معدنیات مولکول هم هست.

شاگرد: چرا اسم آن را بیاوریم؟

استاد: چون الآن این اصطلاحات از هم جدا شده است. معدن، یک اصطلاحی برای طبیعیات قدیم است. می‌گفتند: آباء سبعه، امهات اربعه و موالید ثلاث. موالید ثلاث، معدن و نبات و حیوان بود. این نظم خیلی قشنگی است. این برای خودش جدول است. معدنی که آنها می‌گفتند، می‌تواند در آن، مولکول هم باشد و لذا، شما می‌توانید در شرایطی، آن معدن را احراق کنید، ای ترکیباتش را به هم بزنید. اما وقتی عناصر از چهار تا [بیشتر شد]، به نحو دیگری در می‌آید، آنها، تعریفش تفاوت می‌کند. عنصر در لغت یونان، یعنی اسطقس. اسطقس یعنی اصل و پایه، چیزی که دیگر نمی‌توانی تغییرش بدهی. به چند راه هم می‌تواند به آن اصل برگردد. این معانی اسطقس و عنصر تغییر کرد. عنصر الآن چه شده است؟؛ آنی شده است که وقتی آتشش بزنید، دیگر نمی‌توانید تجزیه‌اش کنید. فلذا اگر یادتان باشد، وقتی این تعریف را ارائه دادند، مادیها و ماتریالیستها

چه کارهایی کردند. این را مکرر عرض کرده‌ام و لذا گفتم: روزی که راردفورد به سادی گفت: «ما نمی‌توانیم این را بگوییم، چون به ما می‌گویند کیمیاگردی!» بنده عرض کردم، آن روز از ایام اللّه است. این را مکرر عرض کرده‌ام. برای کسی که فضای آن وقت را بفهمد و بفهمد که این حرف به چه معنا است، به ما می‌گویند کیمیاگردی! می‌دانید در آن عصر کیمیاگری چه بود؟؛ خرافه‌ای محض بود. مسخره می‌کردند. او گفت: اگر ما بگوییم با این رادیواکتیو، عنصر مندلیف عوض می‌شود، به ما خواهند گفت که پس کیمیای هم امکان پذیر است! به عدد برگشت. این‌ها مطالب مهمی است.

این را عرض می‌کنم، برای اینکه یکی از وظایف طلبگی این است که فرق فرضیه‌های علمی و نظریه‌های علمی و چیزهایی علمیای که پله‌های پشت سرش خراب شده است را بدانیم. وقتی فرقش را نفهمیم، یکی از نظریه‌هایی که هنوز ثابت نشده است را، وحی منزل می‌کنیم. یک جا هم یک چیزهایی که بحثش گذشته است را، می‌گوییم رها کن که هنوز دارند چرت و پرت می‌گویند!. این نقص کار است. ما باید بدانیم که چه پله‌هایی پشت سر مسیرهای علمی خراب شده است. وقتی پل پشت سر یک مسیر علمی خراب شود، یعنی دیگر نمی‌توانند برگردند. طارق رفت که اندلس را بگیرند. از اینجا که در شدند، هر چه کشتی بود را آتش زدند. گفت: نتوانیم برگردیم. حالا هم در خیلی از مسیرهایی که در می‌شوند، پل‌ها را خراب می‌کنند تا دیگر امید نداشته باشند که از این پل به این طرف برمی‌گردیم. گاهی بحث‌های علمی به این صورت است. فقط ما باید به درستی تشخیص بدهیم. نه اینکه کلاه سرمان برود. خیلی وقت‌ها، یک نظریه‌ای که هنوز پل پشت سرش خراب نشده است، کلاه سرمان می‌گذارد. به‌عنوان وحی منزل و به‌عنوان قانون ثابت شده، می‌پذیریم. بعضی از چیزهایی که بنده عرض می‌کنم، به اندازه ذهن قاصر خودم عرض می‌کنم. می‌بینم برای ذهنیت طلبگی نیاز است. چرا؟؛ چون بعضی از چیزها را باید به نحو تطبیقی خوب بلد باشیم. خوب اگر به نحو تطبیقی خوب بلد نباشیم، باید بر اساس فرمایش شما، بگوییم معدن!؛ در حالی که این طور نیست و معدن یک اصطلاح خاص خودش را دارد. کما اینکه در مباحثه عرض کردم که عناصر اربعه مسخره کردن ندارد. خیلی‌ها می‌گویند: یک زمانی می‌گفتند: چهار عنصر است. عناصر اربعه، به نحو علمیای که ابن‌سینا می‌گفت و در کشف المراد بود، برای خودش یک تعریف علمی داشت؛ برای خودش کلاسیک بود.

شاگرد: به اصطلاح جدید، به عناصر مندلیف، معدنی می‌گویند.

استاد: مثلاً اکسیژن مواد معدنی است؟

شاگرد: بله.

استاد: خوب است. من این اصطلاح را نمی‌دانستم که به هیدروژن مواد معدنی بگویند.

شاگرد۲: شیمی معدنی است.

استاد: شیمی معدنی با کل شیمی فرق دارد. معدنی که شما می‌گویید، فقط طرف راست جدول است، آن هم فلز با آن خصوصیاتش. اگر تازه معدن آهن و طلا گفته می‌شود، خصوصیات خودش را دارد. موضع آن جدول خیلی مهم است. هر جایی از آن، یک خصوصیتی دارد. ما تخصص ندارید. کسی که تخصص دارد، تا به جدول نگاه می‌کند، می‌تواند خصوصیات موضعی که خانه آن عنصر قرار گرفته است را بگوید. می‌گوید: چون این جای جدول قرار گرفته است، این جور خصوصیت دارد. این جدول به این صورت است، برای خودش نظم دارد.

می‌خواستم این را عرض کنم که حتی اگر تمام ترکیبات آلی بدن هم در اثر سوزاندن بدن به هم بخورد، این به هم خوردن منافاتی با حشر جسمانیای که امام علیه‌السلام فرمودند، ندارد. چرا؟؛ چون این ذراتی که در بدن یک شخصی بوده است، حضرت علیه السلام فرمودند: در تراب موجود است و لذا قرآن کریم می‌فرماید: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» بدن موجود [2]

است. این بدنی که در خاک موجود است، امام علیه السلام فرمودند: وقتی که وقتش برسد - یعنی آن اندازه که باید سیر جوهری خودش را بکند، وقتی آن باران آمد - «یعود الی حیث الروح». حالا دیگر روح پایین نمی‌آید، بلکه او بالا می‌رود.

شاگرد: «تنقص الارض» به چه نحوی است؟

استاد: ذیل آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» [3] روایات «بموت العلماء» [4]. در این جا که «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ» دارد، یعنی آنچه که از بدن آن‌ها می‌گیرد. ظاهر «تنقص است که آب بدن خشک می‌شود و ذرات بدن از هم می‌پاشد. کفن را که بعداً می‌بینند، می‌بینند کفن رفته و بدن خاک شده است. خاکی که «هَيْئَةَ تُرَابِ الصَّيْرَفِيِّ» [5]. «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» [6] رمیمی که روی خاک می‌ریزند، «تنقص الارض»؛ پخش می‌شود و می‌رود. زمین، یکی چیزی را برمی‌دارد و از هم متفرق می‌کند.

شاگرد: یعنی می‌فرمایید اگر آتشی خورده باشد، این فرایند قابل بازگشت است؟

استاد: بله؛ فی علم اللّه محفوظ است. دو-سه جلسه، راجع به این که بدنی که سوخته شده و به عناصر برگشته است، به چه صورت به حشر جسمانی بر می‌گردد، بحث کردیم. ذیل آیه «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» [7] سوره مبارکه ق مباحثه کردیم.

شاگرد: بیش از دو-سه جلسه شد. شبه آکل و ماکول را هم بحث کردیم.

---

[1]. شیخ طبرسی، الإحتجاج، ج 2، ص 350: «إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ فَتَرْبُو الْأَرْضُ ثُمَّ ثُمَّ تمخضوا [تُمْخَضُ] مَخْضَ السِّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ وَ الزِّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالَبٍ إِلَى قَالَبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا ...».

[2]. ق، آیه ۴.

[3]. الرعد، آیه ۴۱.

[4]. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۷۱.

[5]. الکهف، آیه ۴۵.

[6]. یس، آیه ۷۸.

[7]. ق، آیه ۴.

بازبینی #2
ایجاد شده 11 نوامبر 2024 13:03:40 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 نوامبر 2024 14:57:47 توسط ... .